

هو العليم

# امير المؤمنين عليه السلام آينه تمام نماى حضرت حق

شرح دعای افتتاح - مجلس دهم

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی  
قدس الله سرّه

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَآيَتِكَ الْكُبْرَى وَالنَّبَا الْعَظِيمِ.<sup>1</sup>  
 «بار پروردگارا! رحمت خود را بفرست بر علی که امیر مؤمنین و وصی رسول رب العالمین است، و بنده و ولایت و برادر پیغمبرت و حجّتت بر تمام خلق و بزرگترین آیت تو و خبر بزرگ!»

### معنای لقب «امیر المؤمنین» و «وصی»

امیر: یعنی حاکم؛ امر: آئی حکم؛ امیر المؤمنین: یعنی حاکم، صاحب امر، صاحب فرمان و صاحب اختیار بر مؤمنین. و این لقبی است که پیغمبر به امیر المؤمنین علیه السلام دادند، و همه بعد از غدیر خم حضرت را به امیر المؤمنین یاد می‌کردند،<sup>2</sup> و با آن حضرت هم به امارت، بیعت کردند؛ امارت: یعنی حکومت بر مؤمنین. از جمله افرادی که آمدند و با آن حضرت بر همین امارت بیعت کردند، عمر و ابابکر و چند نفر دیگر بودند که اینها با همدیگر آمدند و بیعت کردند.<sup>3</sup> بریدهٔ اسلمی می‌گوید:

من بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه نبودم، در شام بودم. وقتی آمدم و دیدم که ابوبکر بالای منبر است و جماعتی هم در مسجد، خیلی تعجب کردم! وارد مسجد شدم و گفتم: پس علی کجاست؟! گفتند: علی نیست!

گفتم: چرا ابوبکر رفته است بالای منبر؟! گفتند: خلیفهٔ مسلمین است! گفتم: چگونه خلیفهٔ مسلمین است؟! گفتند: بله، قضایا چنین و چنان شد و این خلیفهٔ مسلمین است!

گفتم: مگر شما نبودید که رفتید با علی به امارت بیعت کردید؟! من خودم در آن خیمه بودم که شما با علی به امارت بیعت کردید و گفتید: «السلام علیک یا امیر المؤمنین!» ای ابابکر و عمر و پنج نفر دیگر، شما هفت نفر با هم آمدید بیعت کردید!

گفتند: آن قضایا گذشت، و قضایای دیگری واقع شد؛ عالم بر اساس حوادث است، یک حادثهٔ جدیدی پیدا شد!

گفتم: چه حادثه‌ای پیدا شد؟ قسم به خدا، شما در مقابل پروردگار خیانت و جنایت کردید! رفتید در مقابل رسول خدا با امیر المؤمنین بیعت کردید، بعد می‌گویید: «حَدَّثَ حَدِيثٌ وَ وَقَعَ وَقَعٌ!» خلاصه، من را زدند و از مسجد بیرون کردند.

این روایت را سنی‌ها نقل می‌کنند و در تواریخ اهل تسنن ذکر شده است.<sup>4</sup>  
 وصی رسول رب العالمین؛ «خدایا درود خود را بفرست بر علی که امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین است.»

وصی به آن کسی می‌گویند که بعد از انسان به وصایت و سفارش او، متکفل امور انسان شود.

<sup>1</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

<sup>2</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون معنای لقب امیر المؤمنین و انحصار آن در حضرت علی علیه السلام رجوع شود به/مأم شناسی، ج ۸، ص ۱۰۷.

<sup>3</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون بیعت ابابکر و عمر با امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم رجوع شود به/مأم شناسی، ج ۸، ص ۹۴.

<sup>4</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون روایت بریدهٔ اسلمی و ایراد او بر خلافت ابابکر رجوع شود به/مأم شناسی، ج ۸، ص ۱۱۱ - ۱۱۴.

اگر نظر آقایان باشد ما پنج سال پیش، در آن سال اولی که در ماه مبارک رمضان بنا بود از ولایت صحبت کنیم، چند مطلب را مفصل بیان کردیم؛ یکی اخوت حضرت بود و یکی راجع به وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام. شاید هفت، هشت و یا ده جلسه با طرق مختلف، روایاتی که در این باره از شیعه و سنی نقل شده است: «وَصَّى رَسُولُ اللَّهِ، سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ، خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ» که پیغمبر آن حضرت را به عناوین مختلف و در موارد مختلفی به عنوان وصی یاد کردند، و همچنین در خصوص فقراتی که به آن حضرت وصیت کردند، مفصل صحبت کردیم. و بنده این مطالب را که بیش از هفتاد، هشتاد صفحه است، نوشته‌ام.<sup>1</sup>

### تقدم مقام عبودیت بر مقام ولایت

عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ؛ «او بنده تو و ولی تو است.»

اینجا عبد بر مقام ولایت مقدم شده است، همان‌طور که آنجا فرمودند: «مُحَمَّدٌ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ.» اینجا مقام عبودیت مقدم بر رسالت بود، اینجا مقام عبودیت آن حضرت مقدم بر ولایت است؛ یعنی اول عبودیت است و بعد ولایت.

عَبْدِكَ: معنای عبد را سابقاً بیان کردیم. و وَلِيِّكَ: ولی تو؛ ولی تو: یعنی صاحب اختیار از طرف تو و نافذ الامر در تمام عالم وجود به اراده و اختیار تو. این می‌شود ولی، که لازمه مقام عبودیت است. عبودیت: یعنی فناء مطلق؛ و لازمه فناء مطلق، تجلی تمام انوار پروردگار است؛ و لازمه تجلی انوار خدا، افاضه فیض است بر عالم وجود، از ناحیه قلب ولی خدا.

عَبْدِي أُطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي (أَوْ: مِثْلِي)؛<sup>2</sup> «ای بنده من، تو مرا اطاعت کن تا من تو را مثل خودم قرار بدهم (یا: مثل خود قرار بدهم)!»

یعنی به عنوان نمونه و مثال خود قرار داد. و این در اثر همان تزکیه و تهذیب و صفای قلب می‌شود، که دیگر در شخص شائبه‌ای از خودنمایی نیست و خدانمای محض می‌شود، و لازمه مثال خدا و خدانمای محض شدن، طلوع انوار پروردگار در دل است، و آن انوار، انوار تخیلی و توهمی نیست؛ بلکه انوار وجودی مطلق است که به نحو تجرد و بساطت، در دل طلوع می‌کند و از آن دل بر تمام عالم وجود افاضه وجود می‌شود.

تَجَلَّى لِي الْمَحْبُوبُ فِي<sup>3</sup> كُلِّ وَجْهَةٍ \*\*\* و شَاهَدْتُهُ فِي كُلِّ مَعْنَى و صَوْرَةٍ<sup>4</sup>

«محبوب برای من از هر وجهه‌ای تجلی کرد و من او را در هر معنی و صورتی مشاهده کردم.»

این را می‌گویند ولایت کلیه مطلقه، که این مقام از مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام است.

### عهد اخوت پیغمبر با امیرالمؤمنین علیهما السلام در مکه و در مدینه

و أخی رَسُولُكَ؛ «و برادر پیغمبر تو.»

پیغمبر دو مرتبه با امیرالمؤمنین علیهما السلام عهد اخوت بستند؛ یکی در مکه و یکی در مدینه.<sup>5</sup> و راجع به اخوت هم در همان ماه رمضان مفصل صحبت کردیم و آن مطالب هم نوشته شده است.<sup>6</sup> در اخوت امیرالمؤمنین هیچ جای شک و شبهه‌ای نیست و این حدیث، حدیث متواتر است که هیچ‌کس انکار اخوت امیرالمؤمنین را نکرد جز عمر! هیچ‌کس! حتی ابوبکر هم انکار نکرد.

وقتی که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بین مهاجر و انصار در مدینه عقد اخوت بستند، ابوبکر را با عمر، عثمان را با عبدالرحمن بن عوف، و سلمان را با ابوذر برادر کردند؛ همه

<sup>1</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون وصایت امیرالمؤمنین از جانب رسول خدا صلوات الله علیهما رجوع شود به/امام شناسی، ج ۲، ص ۲۰۳ - ۲۷۵.

<sup>2</sup> مشارق أنوار الیقین، ص ۱۰۴، با قدری اختلاف.

<sup>3</sup> خ ل: عن.

<sup>4</sup> الجوهرة المضية، ج ۲، ص ۲۷۸.

<sup>5</sup> الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۸؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۵۸۸.

<sup>6</sup> رجوع شود به/امام شناسی، ج ۲، ص ۱۸۴.

اینها از اتحاد افق است! تمام مهاجر و انصار با هم برادر شدند ولی برای امیرالمؤمنین علیه السلام برادری معین نکردند، تا اینکه تمام شد و عقدهای اخوت بسته شد، و امیرالمؤمنین هم متأثر شدند که پیغمبر برای من برادری معین نکردند.

یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام در بین راهی خوابیده بودند و گرد و غبار هم آمده و به صورت امیرالمؤمنین نشسته بود، پیغمبر سراغ امیرالمؤمنین آمدند، با پا زدند و فرمودند: «علی برخیز! برخیز! یا ابأثراب چرا اینجا خوابیده‌ای؟!» حضرت برخاستند، پیغمبر فرمودند: «یا علی، من تو را برای خود گذاشتم؛ أنت أخی فی الدنیا و الآخرة»<sup>1</sup> و با آن حضرت عقد اخوت بستند.

بعد از رحلت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که امیرالمؤمنین را به مسجد آوردند و آن قضایا اتفاق افتاد، امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت نکردند، و عمر گفت: «اگر تو بیعت نکنی گردنت را می‌زنیم!» حضرت فرمودند: «بنا بر این گردن بنده خدا و برادر رسول خدا را می‌زنی.»

عمر گفت: «عبودیتت را نسبت به خدا قبول داریم، اما اخوتت را نسبت به رسول خدا نه!»<sup>2</sup> و همه شیعه و سنی نوشته‌اند که هیچ‌کس انکار اخوت امیرالمؤمنین را نکرد جز عمر، درحالی‌که مانند آفتاب روشن بود<sup>3</sup> و پیغمبر فرمودند که: «انکار اخوت تو را نمی‌کند مگر شخص مجاهد!» یعنی: منکر و کافر.

### حجیت امیرالمؤمنین بر جمیع خلائق

و حُجَّتْکَ عَلَی خَلْقِکَ؛ «و امیرالمؤمنین حجّت توست بر تمام خلق.» آنچه را قابل احتجاج است، حجّت می‌گویند؛ مثلاً انسان را برای محاکمه می‌آورند در محکمه و می‌گویند: حجّت و دلیل خودت را بگو، که چرا این کار را کردی؟! به دلیلی که انسان می‌آورد، حجّت می‌گویند. اعمال افراد بشر با اعمال امیرالمؤمنین تطبیق داده می‌شود و در روز قیامت خدا به اعمال امیرالمؤمنین احتجاج می‌کند؛<sup>4</sup> یعنی بر اساس فرمان ولایت و اعمال امیرالمؤمنین مؤاخذه می‌کند.

برای شما حجّت قرار دادیم: یعنی امر او امر من، و نهی او نهی من است. پادشاهی که مسافرت می‌کند یک نفر را جای خودش می‌گذارد و می‌گوید که امر او امر من و فرمانش هم فرمان من است، من که برگردم مطابق فرمان این از شما مؤاخذه می‌کنم؛ این را می‌گویند: حجّت. حجّت الهی: یعنی آن کسی که خدای علیّ علیّ فرمان او را فرمان خود، امر او را امر خود، و نهی او را نهی خود قرار داده است. این حجّت است از طرف پروردگار، و لذا امر و نهی و افعال او حجّت است، این می‌شود حجّت و خداوند بر بندگان خود به اوامر آن حجّت، احتجاج می‌کند، و هر عملی که مردم در پیشگاه پروردگار انجام بدهند، اگر با آن عمل حجّت تطبیق کند آزادند و اگر نه، گرفتار؛ چون حجّت است دیگر! حجّت: یعنی آن چیزی که انسان با او بتواند احتجاج کند.

### امیرالمؤمنین آینه تمام‌نمای حضرت حق

و آیتک الکریمی؛ «آیت بزرگ تو و بزرگترین آیت توست!» آیه: یعنی نشانه و علامت؛ علی یک آینه‌ای است که تو را نشان می‌دهد، همه وجود تو را نشان می‌دهد، نه فقط یک صفت و یک اسم.

تمام موجودات خدا را نشان می‌دهند، ولیکن در سعه و دید و مقدار نشان دادن فرق می‌کنند؛ یک آینه کوچک و یکی بزرگ است، یکی مربع و یکی مستطیل و یکی لوزی است، یک آینه زرد و یکی قرمز و یکی سبز است، یکی تیره است، یکی پشتش زنگ زده و جیوه‌اش ریخته. همه این آینه‌ها مختلف هستند، ولی یک آینه تمام‌قد است که می‌گویند آینه تمام‌نما، و تمام بدن انسان را نشان می‌دهد، و رنگ این آینه هم در نهایت لطافت است و هیچ زردی و قرمزی و

<sup>1</sup> کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۳۴۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۲۴.

<sup>2</sup> الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰.

<sup>3</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون انکار عمر نسبت به اخوت امیرالمؤمنین با رسول الله صلوات الله علیهما رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۱۹۸.

<sup>4</sup> رجوع شود به معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۷۲؛ أنوار الملکوت، ج ۲، ص ۱۳۸.

سبزی ندارد، واقعیّت را نشان می‌دهد، نه اینکه تنها جلوی انسان بلکه تمام اطراف اعمّ از جلو و عقب و پهلوهای انسان را نشان می‌دهد، و این آینه نه تنها جسم را نشان می‌دهد بلکه روح و مغز و عقل را هم نشان می‌دهد! این یک آینه عجیبی است! امیرالمؤمنین چنین آیه‌ای برای خدا است.

### ظهور نور وجود اجمالاً در پیغمبر و تفصیلاً در امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما

«الکبری» مؤنث است؛ چون «آیتک» مؤنث است. می‌گوید: «آیتک الکبری»؛ آیه اکبر هم می‌گویند. یعنی علی بن ابی‌طالب بزرگ‌ترین نشان‌دهنده تو در میان عوالم است، البته بعد از پیغمبر! پیغمبر جنبه استادی دارد و امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر می‌گیرد و نشان می‌دهد.

اگر کسی خیال کند که امیرالمؤمنین از پیغمبر بالاتر است - کما اینکه بعضی از درویش‌ها تصریح به همین حرف می‌کنند - این حرف خیلی غلطی است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام شاگرد پیغمبر و بنده پیغمبر است،<sup>1</sup> و بین مقام پیغمبر و امیرالمؤمنین خیلی تفاوت است! در روز قیامت پیغمبر در آن پله بالاست، امیرالمؤمنین یک پله پایین‌تر؛ پیغمبر مقام اجمال دارد و امیرالمؤمنین مقام تفصیل. آنچه امیرالمؤمنین دارد از پیغمبر دارد، نور وجود از مقام عماء و مقام فناء، که همان ذات مقدس پیغمبر و اسم اعظم خداست، تجلی کرد و اولین تجلی در آینه قلب امیرالمؤمنین شد، و آینه قلب امیرالمؤمنین تفصیلی است و جزئیات را نشان می‌دهد، و آینه قلب پیغمبر کلی است و از آن کلی، نور به این آینه تمام‌نمای جزئیات عالم کائنات سرایت می‌کند، و تا او نباشد این نیست.<sup>2</sup> اینها دیگر خصوصیتی است که اگر بخواهیم بیان کنیم خیلی طول می‌کشد.

یعنی اگر پیغمبر نبودند، امیرالمؤمنین هم نبود؛ اما عکس آن درست نیست، یعنی اگر امیرالمؤمنین نبودند باز پیغمبر بود. چون پیغمبر حجاب اقرب است و امیرالمؤمنین حجاب بعد از حجاب.

می‌گویند: این تلسکوپ‌هایی که با آنها ستاره‌ها را می‌بینند، اول یک ذره بین کوچکی دارد که در او ستاره‌ها دیده نمی‌شود؛ از آن ذره بین نور می‌افتد در یک ذره بین بزرگ که در آن می‌بینند. ولو اینکه در آن ذره بین کوچک ستاره دیده نمی‌شود، ولی واسطه برای نور و فیض است و تا او نباشد در آن ذره بین بزرگ دیده نمی‌شود؛ او حکم معدن و مبدأ دارد، او می‌گیرد و به این ذره بین بزرگ می‌دهد و انسان می‌بیند. پیغمبر در مقام اجمال از خدا می‌گرفتند و به امیرالمؤمنین می‌دادند و او بیان می‌کرد.

رسول خدا هیچ وقت خطبه نمی‌خواند؛ در تمام مدت عمر، خطبه‌هایی که پیغمبر خواندند چندتا بیشتر نیست و همه کوتاه و کم، در حدود دو، سه خط است. اما امیرالمؤمنین اهل بیان بودند و خطبه‌های یک ساعته می‌خواندند؛ نهج البلاغه خطبه‌های آن حضرت است. پیغمبر می‌داد و او می‌گرفت و بیان می‌کرد.

پیغمبر در تمام مدت عمر شمشیر به روی کسی نکشید، اما امیرالمؤمنین شمشیر از دستش نرفتاد؛ نه اینکه پیغمبر نمی‌گشت، تمام این کشتارها کشتار پیغمبر است، اما در تمام غزوات، امیرالمؤمنین با پیغمبر بود و علی دست پیغمبر بود! نظر پیغمبر و امر پیغمبر بود! این‌گونه پیغمبر مقام جمع دارد و امیرالمؤمنین مقام تفصیل؛ پیغمبر سرچشمه است و امیرالمؤمنین نهر جاری. این نهر جاری از سرچشمه پیدا می‌شود؛ نهر جاری است و تمام دنیاها را پر از آب کرده، اما از آن مبدأ است! امیرالمؤمنین به قلب پیغمبر توجه می‌کند، آن وقت دریای علوم از قلب او سر می‌زند و فوران می‌کند و می‌جوشد.

### افاضة علوم جبرائیل از امیرالمؤمنین

روایات متواتر از شیعه و سنی داریم که حضرت فرمودند:

پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السلام هزار در از علم آموخت که از هر دری هزار باب از علم

<sup>1</sup> الکافی، ج ۱، ص ۸۹:

«عن ابی‌عبدالله علیه السلام، قال: جاء جبرئیل من الأحبار إلى أمير المؤمنين عليه السلام ... فقال: يا أمير المؤمنين، أفتبئ أنت؟ فقال: «وَيْلَكَ! أنا عبدٌ من عبیدِ محمدٍ صلّى الله عليه وآله وسلّم.»»

<sup>2</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام‌شناسی، ج ۴، ص ۱۶۸.

منفتح می‌شد.<sup>1</sup>

این فقط تعبیر است، نه اینکه هزار تا بوده؛ هزار تا چیست؟! قلب پیغمبر مبدأ تراوش علم است و آن وقت به قلب امیرالمؤمنین می‌افتد و تفصیل می‌شود؛ هر آنچه از علوم که شما فرض کنید اینجا است! آن وقت اگر جبرائیل هم بخواهد علم یاد بگیرد باید بیاید از امیرالمؤمنین یاد بگیرد؛ چون مقام پیغمبر و امیرالمؤمنین از جبرائیل بالاتر است و جبرائیل فقط واسطه فیض است، و مقام علم را از حقیقت پیغمبر به قلب پیغمبر می‌رساند. مثل اینکه شما کناری نشستید و با خودتان تصور می‌کنید، تفکر می‌کنید، یک چیزهایی در نظر می‌آورید، حدیث نفس می‌کنید، یک مسئله فکری حل می‌کنید، و آنچه را که در نفس شما از قوه کشف مجهولات است، تفصیل می‌دهید و نسبت به آن مسئله، قوه‌ای اعمال می‌کنید تا آن مسئله از مقام حقیقت، روشن شود و آن مجهول حل شود؛ آن واسطه بر قلب مبارک پیغمبر، جبرائیل است.

آن وقت امیرالمؤمنین علیه السلام آیه است، پیغمبر هم آیه است اما آیه‌ای که هیچ‌کسی او را نمی‌تواند ببیند مگر امیرالمؤمنین! مگر رسیدن به مقام پیغمبر کار آسانی است؟! مگر همه پیغمبر را می‌شناسند؟! را

### پیغمبر عهده‌دار تنزیل قرآن و امیرالمؤمنین عهده‌دار تأویل قرآن

پیغمبر مقام تنزیل قرآن است؛ یعنی به تمام افراد می‌گوید: «ای مردم، به قرآن ایمان بیاورید و به من هم ایمان بیاورید!» همه می‌گویند: چشم! ولی کجا پیغمبر را می‌شناسند؟! هر کس بگوید ایمان آوردم، پیغمبر قبول می‌کند، و لو اینکه در باطن منافق باشد؛ چون کار پیغمبر بر این اساس است. اما پیغمبر را نمی‌شناسد مگر امیرالمؤمنین<sup>2</sup>! او پیغمبر را می‌شناسد و آن حقایقی که از پیغمبر ظهور می‌کند، به واسطه امیرالمؤمنین تفصیل می‌شود، او منافق را می‌شناسد و جدا می‌کند<sup>3</sup>، ولی پیغمبر جدا نمی‌کند؛ چون وظیفه پیغمبر نیست، بلکه وظیفه امیرالمؤمنین است. ولایت مثل محک است که هر جا بخورد جدا می‌کند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:  
یا علی، انا قاتلت علی التنزیل، و انت ثقاتلهم علی التأویل.<sup>4</sup> و<sup>5</sup> اینجا دیگر بحث‌ها و مطالب خیلی

<sup>1</sup> بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۰۲:

«عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: "عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ بَابٍ، فَفُتِحَ لَهُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفٌ بَابٌ."»

<sup>2</sup> روضة المتقين، ج ۱۳، ص ۲۷۳:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي بن أبي طالب عليه السلام: "يا علي، لا يعرف الله تعالى إلا أنا و أنت، و لا يعرفني إلا الله و أنت، و لا يعرفك إلا الله و أنا."»

«حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ای علی، خداوند تبارک و تعالی را نمی‌شناسد مگر من و تو، و مرا نمی‌شناسد مگر خدا و تو، و تو را نمی‌شناسد مگر من و خدا.»» (محقق)

<sup>3</sup> تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۸۱:

«[قال] رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "... لو لاک لم يُعرف جزبُ الله، و یک يُعرف عدوُ الله."»  
«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «اگر تو نبودی،

جزب خدا شناخته نمی‌شد! و به واسطه تو، دشمن خدا شناخته می‌شود.»» (محقق)

<sup>4</sup> ریاض الأبرار، ج ۳، ص ۲۰۰، با قدری اختلاف. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۹۲:

«من با این مردم مشرک برای اصل پذیرش قرآن کارزار نمودم، و تو برای پذیرش مفاد و مقصود از قرآن کارزار می‌کنی.»

<sup>5</sup> نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۹۱، تعلیقه ۲:

«در بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ۸، ص ۴۵۵ و ۴۵۶، روایات مستفیضه‌ای را به این مضمون نقل نموده؛ و در غایبه المرام، ص ۳۳، حدیث ۱۰، از طریق عامه از موفق بن احمد خوارزمی در ضمن حدیث طویلی ذکر کرده است؛ و علامه امینی در الغدیر، ج ۷، در پاورقی ص ۱۳۱ گوید:

و با این عبارت و خطاب، معرفی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام را با گفتارش که: «إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُفَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلِهِ!» قال أبو بكر: «أنا هو يا رسول الله؟» قال:

مفصلی است که تنزیل چیست؟ تأویل چیست؟ حقیقت قرآن چیست؟ ظاهرش چیست؟ امیرالمؤمنین تکفل چه قسم از این علوم تفصیلی را داشتند؟ پیغمبر متکفل چه امری بود؟

### وصول امیرالمؤمنین به بالاترین درجات عالیّه، با حفظ مقام عبودیت و شاگردی پیغمبر

اجمالاً اینکه امیرالمؤمنین شاگرد پیغمبر است و اگر کسی بگوید که امیرالمؤمنین شاگرد پیغمبر است، امیرالمؤمنین خیلی خوشش می‌آید! ولی بعضی‌ها نمی‌فهمند و مقام امیرالمؤمنین را بالاتر می‌برند و می‌گویند:

علی آن کسی است که وقتی پیغمبر خواست بت‌ها را از خانه خدا بریزد، ایستاد و گفت: «یا علی، بیا روی شانه من بایست!» امیرالمؤمنین رفت روی شانه پیغمبر و پای خود را گذاشت روی مهر نبوت؛ پس مهر نبوت زیر پای علی است! این است مقام علی!

این هم استدلال است؟! پس آیا موقعی که انسان بچه کوچکش را هم بغل می‌کند، درجه بچه بالاتر است؟! پیغمبر ایستاده و می‌گوید: «من ستونم! علی، بیا روی شانه من، و بت‌ها را برو بشکن!» یعنی قوام تو به من است، قوام این کعبه به من است و قوام این شکستن‌ها به من است! پیغمبر علی خود را بلند کردند و معرفی کردند که من معرف هستم و او معرف!

آقا خدا نکند که مطلب انسان بیفتد به دست و فکر خودش؛ یعنی ریسمانش با حقایق بریده شود، آن وقت او دیگر می‌بافت! هرچه هست از سطحات، طامات و چرندیات می‌بافت این قدر از این مزخرفات در فکر انسان وجود دارد!

خود امیرالمؤمنین می‌گوید:

من مثل کزه شتر دنبال پیغمبر می‌دویدم و از علوم او استفاده می‌کردم، و هر روز بر من یک باب علمی به وسیله آن پیغمبر گشوده می‌شد.<sup>1</sup>

حال تو می‌گویی که علی از او بالاتر است! غلط است دیگر. وقتی انسان می‌خواهد کسی را مدح کند، نباید آن قدر مدح کند که آن مدح تنقیص او باشد! اگر ما امیرالمؤمنین را به بالاتر از پیغمبر مدح کنیم، در نتیجه او را ضایع کردیم و شکستیم، تعریف نکردیم بلکه او را تنقیص کردیم.

سابقاً در مدرسه فیضیه که طلبه‌ها می‌آمدند پای درس آقایان و درس می‌خواندند، شیخی بود که بعضی اوقات در کناری بساط پهن می‌کرد و کتاب و... می‌فروخت و بعضی وقت‌ها هم هیچ نمی‌فروخت، و به تمام معنا خل بود و هیچ سوادى نداشت! همیشه یک دفتر قطور با یک مداد همراهش بود، تا یکی از آقایان می‌رفت منبر و مشغول درس خارج می‌شد، و طلبه‌ها می‌نشستند و صحبت و اشکال می‌کردند، این هم می‌نشست و هرچه را که آن آقا می‌گفت می‌نوشت؛ نه اینکه آن مطالب را بنویسد، بلکه مثل بچه‌ها که روی صفحه یک چیزی می‌آورند، او هم این صفحه را پُر می‌کرد! و چند تا از این دفترها را همین‌طور پُر کرده داشت. بعضی‌ها که به خودش می‌افتند، مثل نوشته‌شان مثل جناب شیخ است که هرچه از زبانشان بیاید می‌گویند.

تمام افراد مؤمنین به ولایت امام مکی هستند و امام هم به ولایت پیغمبر مکی است. آن روایت عجیب را که چند روز پیش در منبر خواندم که امیرالمؤمنین می‌فرماید:

پیغمبر به من گفت: «یا علی، برو به مردم بگو: کسی که عاق پدر و مادر باشد، مورد لعنت خداست!» و بعد فرمود: «من و تو پدر این امت هستیم.»<sup>2</sup>

الآن هم همین‌طور است؛ یعنی الآن هم نور وجود در تمام عالم از ناحیه مقدّس پروردگار به وسیله پیغمبر است، از پیغمبر هم به قلب امام می‌رسد و از امام به مراتب جزئیّه تا آن عالم ماده و هیولا می‌رسد، و همه دارند از این طریق فیض می‌گیرند.

<sup>1</sup> «لا!»، قال عمر: «أنا هو يا رسول الله؟»، قال: «لا، ولكن خاصف النعل!»، وكان أعطى علياً نعلًا يخصفها. این حدیث را جمعی از حفاظ تخریج کرده‌اند، و همان‌طور که خواهد آمد، حاکم و ذهبی و هیثمی آن را صحیح شمرده‌اند. *انتهج البلاغه* (عبده)، ج ۲، ص ۱۵۷.

<sup>2</sup> «و لقد كنت أتبعه أتباع الفصيل أتر أمه، يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علمًا، و يأمرني بالإقتداء

و النَّبِيَّ الْعَظِيمِ؛ «و او خبر بزرگ است.»  
**﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾**<sup>۱</sup>؛ «از کجا سؤال می‌کنند؟» **﴿عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ﴾**<sup>۲</sup>؛ «از خبر بزرگ!»  
 ابن‌نباته می‌گوید:

مردم هر چه سعی کردند که نور علی را خاموش کنند، نشد؛ بلکه یک صیحه به صیحه قیامت اضافه شد!<sup>۳</sup>

او خواسته همان **﴿النَّبِيِّ الْعَظِيمِ﴾** را معنا کند. قیامت صیحه‌اش خیلی بزرگ است! در قیامت صداها، جمال‌ها و جلال‌ها هست! قیامت عجیب است؛ بهشت و جهنم دارد! اینکه یک صیحه بر صیحه قیامت اضافه شد، یعنی وقتی علی را در میان مردم معرفی کردند، همان مُنکرها مدام خواستند مخفی کنند، ولی مکرر خودش آمد و ظاهر شد و تمام عالم را از بهشت و جهنم پُر کرد. او بهشت مؤمنین و محبین است و جهنم کافرین و مشرکین. او دو دست دارد، یک دستش آتش است و یک دستش گل؛ به مؤمنین می‌گوید: «بوی گل می‌دهد؛ بفرما بو کن و برو به بهشت!» و به آن آتش می‌گوید: «ای جهنم، او را در بر بگیر! امیرالمؤمنین یک آدم دلسوز لطیف و... نیست ها! قسمت‌کننده بهشت و جهنم است.»<sup>۴</sup>

### صفات و خصوصیات امیرالمؤمنین در بیان حضرت خضر

حضرت خضر صفات امیرالمؤمنین را خوب بیان کرد؛ صبح روز بیست و یکم که فرزندان امیرالمؤمنین از سر خاک برگشته بودند، دیدند که پیرمردی آمد و ایستاد و مشغول سلام به امیرالمؤمنین شد، با آن جملات که می‌گوید: «بر مؤمنین پدر مهربان و بر کافرین به غیظ و سخت بود!» (که این معنای ولایت است.) و بعد هم غایب شد. بعداً که پرسیدند، گفتند: «این حضرت خضر است.»<sup>۵</sup> هر کس را شما ببینید که محبت محض و یا غیظ محض باشد، به درد نمی‌خورد،

<sup>۱</sup> و <sup>۲</sup> ۳. سوره نبا (۷۸) آیه ۱ - ۲.

<sup>۳</sup> مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۲، ص ۳۵۱: «ابن‌نباته: نُشِرَتْ جَلِيَّةٌ فَرِيشٌ فزادته»

إلى \*\*

#### صِيحَةَ الْقِيَامَةِ قَتَلَا»

<sup>۴</sup> کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۱۰؛ امام‌شناسی، ج ۱، ص ۱۵۰:

«ابوصلت می‌گوید: چون حضرت رضا علیه‌السلام از مجلس مأمون به منزل خود مراجعت فرمود، عرض کردم: فدایت شوم، چقدر خوب پاسخ مأمون را دادید! حضرت فرمود:

”ای اباصلت! این کلامی بود که بدون تأمل قبلی یک‌مرتبه بر زبان من جاری شد، و لَقَدْ سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ آبَائِهِ عَنِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ تَقُولُ لِلنَّارِ: هَذَا لِي وَ هَذَا لَكَ!»

من از پدرم شنیدم که از پدرانش نقل می‌کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرموده است: ای علی، تو قسمت‌کننده بهشت و جهنمی در روز قیامت؛ به آتش می‌گویی: این برای من است، و آن برای تو!»

<sup>۵</sup> الکافی، ج ۱، ص ۴۵۴؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۲، ص ۳۴۷؛ امام‌شناسی، ج ۴، ص ۷۲:  
 «صفوانی در کتاب احسن و محسن و کلینی در کتاب کافی روایت کرده‌اند که:

چون امیرالمؤمنین به شهادت رسیدند، جاء شَيْخٌ يَبْكِي وَ هُوَ يَقُولُ: ”الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ عِلَاقَةُ النَّبُوَّةِ!“ حَتَّى وَقَفَ بِيَابِ النَّبِيِّ الَّذِي فِيهِ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ اخَذَ بَعْضَادَتِي الْبَابِ فَقَالَ: ”رَجِمَكَ اللَّهُ! فَلَقَدْ كُنْتُ أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا، وَ اخْلَصْتَهُمْ إِيْمَانًا، وَ اَسْتَدَّهُمْ يَقِينًا، وَ اخَوْفَهُمْ مِنْ اللَّهِ، وَ اطَّوَعَهُمْ لِنَبِيِّ اللَّهِ، وَ اَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ، وَ اَكْتَرَهُمْ سَوَابِقَ، وَ اَشْبَهَهُمْ بِه خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ سِيْمَاءً وَ فِضْلًا. وَ كُنْتُ اَفْضَلَهُمْ صَوْتًا، وَ اَعْلَاهُمْ طَوْدًا، وَ اَقْدَمَهُمْ كَلَامًا، وَ اَصْوَبَهُمْ مَنَاطِقًا، وَ اَسْجَعَهُمْ قَلْبًا، وَ اَحْسَنَهُمْ عَمَلًا، وَ اَقْوَاهُمْ يَقِينًا.“

حَفِظْتُ مَا ضَيَعُوا، وَ رَعَيْتُ مَا اَهْمَلُوا، وَ سَمَّيْتُ إِذِ اجْتَمَعُوا، وَ عَلَوْتُ إِذِ هَلَعُوا، وَ وَقَفْتُ إِذِ شَرَعُوا، وَ اَدْرَكْتُ اَوْتَارَ مَا ظَلَمُوا. كُنْتُ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا وَاِصْبًا، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا وَ جِصْنًا، كُنْتُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تَحْرَكُهُ الْعَوَاصِفُ. كُنْتُ لِلطِّفْلِ كَالْأَبِ الشَّقِيقِ، وَ لِلرَّامِلِ كَالْبَعْلِ الْعَطُوفِ. قَسَمْتُ بِالسَّوِيَّةِ، وَ عَدَلْتُ فِي الرَّعِيَّةِ، وَ اَطْفَأْتُ النَّيْرَانَ، وَ كَسَرْتُ الْأَصْنَامَ، وَ اَدَلَّتْ الْأَوْثَانَ، وَ عَبَدْتُ الرَّحْمَنَ.“ فِي كَلَامٍ لَهُ كَثِيرٍ.

فَالْتَقَتُوا فَلَمْ يَزُوا أَحَدًا، فَسُئِلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَ الرَّجُلُ؟ قَالَ: ”الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.“  
 ”چون امیرالمؤمنین علیه السلام رحلت کردند، پیرمردی گریه‌کنان آمد درحالی‌که می‌گفت:

یعنی کامل نیست. کامل آن کسی است که در تحت تجلیات همه صفات پروردگار باشد؛ خداوند هم غضب دارد هم رحمت، هم شدیدُ الإنتقام است و هم اینکه أرحم الراحمین، صفت لایق اوست!

## سخط و غضب امیرالمؤمنین در عین مروّت و مهربانی

در اوّل دعای افتتاح خواندیم:

[أرحم الراحمین] فی مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ، أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَ النَّقْمَةِ، أَعْظَمُ الْمُتَجَبِّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعِظْمَةِ.

امیرالمؤمنین این چنین است!

کشتن امیرالمؤمنین در جنگ صفین در لیلۃ الهزیر حساب ندارد! در رکاب پیغمبر، کافر را می‌کُشد، مشرکین را می‌کُشد، معاندین را می‌کُشد؛ چون افرادی که اهل عناد هستند، کثیف‌اند و مانند سرطان و سیاه‌زخم جامعه بشر را گرفته‌اند و باید بیرون بیایند! از آن طرف، رحم و مروّت و لطفش به اندازه‌ای است که نمی‌شود حساب کرد!

عدی بن حاتم در صفات امیرالمؤمنین به معاویه می‌گوید:

## توصیف یاران حضرت امیر مؤمنان علیه السلام آن حضرت را (ت)

لَا يَخَافُ الْقَوِيَّ ظَلَمَهُ وَ لَا يِيَّاسُ الضَّعِيفَ مِنْ عَدْلِهِ؛

«ظالمی که به کسی ظلم می‌کرد، از ظلم علی نمی‌ترسید؛ و مظلوم هم از گرفتن حقّ خودش مأیوس نمی‌شد.»<sup>۱</sup> یعنی وقتی خود انسان می‌خواهد یک ظالم را گوشمالی بدهد، اگر حقد و حسد

امروز زنجیرهای نبوّت پاره شد!

تا ایستاد در اطّاقی که حضرت در آنجا مرغ روحش پرواز نموده بود و با دو دست خود دو بازوی دو طرف در را گرفت و گفت:

خدا تو را رحمت کند! حقّاً که اوّلین کسی بودی که اسلام آوردی، و با اخلاص‌ترین آنها بودی از جهت ایمان، و یقینت از همه شدیدتر بود، و خوفت از خدا نسبت به همه بیشتر، و طاعتت به پیغمبر خدا از همه افزون‌تر، و مناقب و فضائلت از همه عالی‌تر، و سوابقت از همه زیادتر، و شباهتت به رسول خدا از جهت قوای طبیعی و اخلاق معنوی و از جهت علائم روحانی در چهره‌ات و از جهت فضل و شرافت از همه بیشتر بود. و از جهت سر و صدا از همه آرام‌تر بودی، و از جهت استقامت و ثباتت از همه بالاتر و رفیع‌مرتبه‌تر بودی. کلام و سخنت از همه مقبول‌تر، و منطقت از همه صحیح‌تر، و قلبت از همه شجاع‌تر، و کردارت از همه نیکوتر، و یقینت از همه قوی‌تر بود.

حفظ کردی آنچه را که ضایع کردند، و رعایت کردی آنچه را که مهمل گذاشتند، و دامن همت به کمر زدی در وقتی که آنها اجتماع کردند، و نفس خود را بلند داشتی هنگامی که آنها حرص زدند، و توقف کردی در وقتی که آنها بدعت نهادند، و دادخواهی کردی نسبت به ظلم‌هایی که نمودند.

ای علی! تو نسبت به کافران عذاب سخت و مداوم بودی، و نسبت به مؤمنان پناهگاه و ملجأ و حصن. تو مانند کوهی عظیم و ثابت بودی که تند بادهای اهواء و آراء باطل و طوفان‌های سخت امیال و افکار مخالفین ابداً مختصر حرکتی و تکانی در تو به وجود نیاورد. نسبت به کودکان مانند پدر مهربان، و نسبت به بیوه زنان چون شوهر رؤف و عطف. بیت‌المال را به طور تساوی تقسیم کردی، و در رعیت و توده مردم به عدالت رفتار نمودی، و آتش‌های کفر و شرک و ستمگری و بیداد و حق‌کشی و تجاوز و تجاسر به حقوق را خاموش کردی، و بُت‌های ظاهر و باطن را در هم شکستی و ذلیل نمودی، و در مقام بندگی خداوند عزّوجلّ قیام و اِقدام کردی.

و بسیار از این قبیل سخنان گفت و صفات عالیّه آن حضرت را بیان کرد، و ناگهان ناپدید شد، مردم که التفات کردند کسی را ندیدند، و از حضرت امام حسن علیه السلام سؤال کردند، فرمود:

آن مرد پیر، خضر پیغمبر علیه السلام بود.»

<sup>۱</sup> سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۸۴؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۴۸.

«رَوَى أَنَّ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ دَخَلَ عَلَى مَعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ؛ فَقَالَ: يَا عَدِيُّ! أَيْنَ الطَّرَفَاتُ؟ (یعنی: بَنِيهِ طَرِيفًا وَ طَارِقًا وَ طَرَفَةً.) قَالَ: قَبِلُوا يَوْمَ صَفِّينَ بَيْنَ يَدَيَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ: مَا أَنْصَفَكَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ إِذْ قَدَّمَ بَنِيكَ وَ أَخَّرَ بَنِيهِ! قَالَ: بَلْ مَا نَصَفْتُ عَلِيًّا إِذْ قَتَلْتُ وَ بَقَيْتُ!»

\*\*

دور از حریم کوی تو شرمنده مانده‌ام

شرمنده مانده‌ام که چرا زنده مانده‌ام

قال: \* صف لي عليًا! فقال: إن رأيت أن تُعفيتني! قال: لا أعفیک!

قال: كان والله بعيد المدى، شديد القوى، يقول عدلاً و يحكم فصلاً، يتفجر الحكمة من جوانبه و العلم من نواحيه، يستوحش من الدنيا و زهرتها، و يستأنس بالليل و وحشته. و كان والله غريزاً الدمعة، طوبى الفكرة. يحاسب نفسه إذا خلا، و يُقلب

و... داشته باشد - و لو به خاطر ظلمش - او را دو برابر عقوبت می‌کند و گوشمالی بیشتری می‌دهد! ولی علی این‌طور نبود؛ هر ظالمی که به کسی ظلم می‌کرد، به همان مقدار عقوبت می‌کرد. پس هیچ ظالمی از ظلم علی نمی‌ترسید؛ چون علی ظلم نداشت و انتقامی که از قفار و

كَفَّيْهِ عَلَى مَا مَضَى، يُعْجِبُهُ مِنَ اللَّيَاسِ الْقَصِيرِ وَ مِنَ الْمَعَاشِ الْخَشِينِ. وَ كَانَ فِينَا كَأَحَدِنَا، يُجِيبُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ وَ يُدِينُنَا إِذَا أْتَيْنَاهُ؛ وَ نَحْنُ مَعَ تَقَرُّبِهِ لَنَا وَ قُرْبِهِ مَنَا، لَا نُكَلِّمُهُ لِهَيْبَتِهِ، وَ لَا تُرْفَعُ أَعْيُنُنَا إِلَيْهِ لِعِظَمَتِهِ. فَإِنْ تَبَسَّمَ فَعِنَ اللَّوْءُ الْمَنْظُومِ. يُعْظِمُ أَهْلَ الدِّينِ، وَ يَتَحَبَّبُ إِلَى الْمَسَاكِينِ، لَا يَخَافُ الْقَوِيَّ ظَلَمَهُ، وَ لَا يِيَّاسُ الضَّعِيفَ مِنْ عَدْلِهِ. فَأَقْسِمُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ لَيْلَةً وَ قَدْ مَثَلَ فِي مَحْرَابِهِ وَ أَرَخَى اللَّيْلُ سِرْبَالَهُ وَ غَارَتْ نُجُومُهُ، وَ دَمُوعُهُ تَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ هُوَ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، فَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: "يَا دُنْيَا! إِلَيَّ تَعَرَّضْتَ أَمْ إِلَيَّ أَقْبَلْتَ؟ غَرَى غَيْرِي! لَا حَانَ حِينِكَ؛ قَدْ طَلَّقَتْكَ ثَلَاثًا، لَا رَجْعَةَ لِي فِيكَ! فَعَيْشُكَ حَقِيرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ. أَهْ مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ قَلَّةِ الْأَنْبِيَاءِ!"

قال: فَوَكَّفْتُ عَيْنَا مُعَاوِيَةَ وَ جَعَلْتُ نَيْسِفَهُمَا بِكُمِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ! كَانَ كَذَلِكَ! فَكَيْفَ صَبْرُكَ عَنْهُ؟! قَالَ: كَصَبْرِ مَنْ ذُبِحَ وَلَدَاهُ فِي حَجْرَاهَا، لَا تُرْفَى دَمْعَتُهَا وَ لَا تُسَكَّنُ عِبْرَتُهَا. قَالَ: كَيْفَ ذِكْرُكَ لَهُ؟ قَالَ: وَ هَلْ يَتْرَكُنِي الدَّهْرُ أَنْ أَنْسَاهُ؟»  
"نقل شده است که عدی بن حاتم پیش معاویه رفت، معاویه گفت: ای عدی، کجا هستند طرفات؟ (یعنی سه فرزند عدی: طریف، طارف و طرفه). عدی، پاسخ داد: در جنگ صفین در رکاب علی بن ابی‌طالب علیه السلام به شهادت رسیدند. معاویه گفت: علی با تو انصاف نمود، زیرا فرزندان تو را به جلو انداخت و فرزندان خود را در پشت لشکر محفوظ داشت! عدی گفت: بلکه من با علی انصاف ننمودم، زیرا او به شهادت رسید و من هنوز زنده‌ام! معاویه گفت: اوصاف علی را برایم نقل کن. عدی گفت: اگر ممکن است مرا معاف داری. معاویه گفت: معاف نمی‌کنم!

عدی گفت: قسم به خدا! دارای افقی بس بعید و مقامی غیر قابل وصول بود، و دارای اراده‌ای متین و استوار (در مسیر حق با قوت و شدت حرکت می‌نمود)، سخن به عدل می‌راند، و در مقام حکم و قضاوت واقع را منظور می‌داشت. حکمت از تمام وجودش تراوش می‌نمود و علم از همه آثارش جاری می‌گشت، از دنیا و زخارف آن گریزان بود، و به شب و تاریکی‌های آن انس می‌ورزید. اغلب اوقات اشک از چشمانش سرازیر بود، و دائماً در حال تفکر و تأمل بود. وقتی با خود تنها بود نفس خود را به حساب می‌کشید و به اعمال و کردارش می‌اندیشید و بر گذشته خود، دستان خود را به حال ندامت تکان می‌داد. از لباس کوتاه خوشش می‌آمد و غذای خشن را دوست می‌داشت. در میان ما چون یکی از ما بود؛ اگر او را به منزل دعوت می‌کردیم اجابت می‌کرد، و هنگامی که نزد او می‌رفتیم ما را به خود نزدیک می‌کرد. و با وجود احساس یک‌رنگی و صمیمیت، بین ما چنان هیبت و جلالی داشت که قادر بر تکلم با او نبودیم، و از عظمت و رفعتش قدرت نگاه به او را نداشتیم. هنگامی که سخن می‌گفت، دندان‌های سفیدش مانند لؤلؤ درخشانه متأللی می‌شد. ملتزمین به دین را گرمی می‌داشت، و مساکین را مورد لطف و محبت خود قرار می‌داد. شخص قوی از ظلم او در امان بود، و ضعیف از عدل او مأیوس نمی‌گردید.

قسم به خدا! شبی او را دیدم که در محراب عبادتش به راز و نیاز مشغول بود، تاریکی شب همه‌جا را فرا گرفته بود و ستارگان پنهان شده بودند، اشک از چشمانش بر محاسن جاری بود درحالی‌که همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و مانند شخص داغدار گریه می‌کرد، تو گویی الآن صدای او را می‌شنوم که می‌گفت:  
«ای دنیا! آیا متعرض من شده‌ای و در مسیر زندگی من قرار گرفته‌ای و یا به من روی آورده‌ای؟ از پیش من برو و دیگری را بفریب! زمان دسترسی تو به من هنوز نیامده است. من تو را سه‌سلاطه گفته‌ام و دیگر رجوع و برگشتی نخواهد بود! زندگی با تو چقدر پست و بی‌ارزش است، و خطر تو چه آسان و سهل است! آه از کمی توشه و طول مسافت و قلت همدم و مونس!»

در این هنگام اشک معاویه سرازیر شد و با آستین خود آن را پاک می‌کرد. سپس گفت: خدا ابا الحسن را بیامرزد که این‌چنین بود! ای عدی، چگونه در فراق او صبر می‌کنی؟! گفت: مانند کسی که فرزندش را در دامنش سر بریده باشند، درحالی‌که اشکش تمامی ندارد و گریه‌اش ساکن نخواهد شد! معاویه گفت: چگونه به یاد او هستی؟ گفت: آیا روزگار مرا می‌گذارد که فراموشش کنم؟!» (تعلیقه)

\* «از اینجا تا آخر روایت را در محاضرات محیی‌الدین عربی، ص ۱۳۷، طبع قدیم آورده است، ولی روای را عدی بن حاتم نگفته، بلکه ضرار نام برده است؛ و در غایة المرام، ص ۶۷۳ از نهج البلاغة از ضرار بن ضمرة الضبابی تحت عنوان "السادس"؛ و از ابن‌ابی‌الحدید فی الشرح از کتاب عبدالله بن اسماعیل فی التنزیل علی نهج البلاغة از ضرار؛ و نیز تحت عنوان "السابع" از ابن‌ابی‌الحدید از ابن‌عبدالبر در کتاب استیعاب از ضرار؛ و نیز در ص ۶۷۴ از طریق خاصه از ابن‌شهر آشوب از ضرار تحت عنوان "الثانی" نقل می‌کند؛ و نیز در مطالب السؤل، ص ۳۳ از ضرار نقل می‌کند؛ و در نسخه درر ...، ص ۱۳۴ از ابی‌صالح از ضرار نقل می‌کند؛ و در حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۴ با اسناد خود از محمد بن السائب ... از ابی‌صالح روایت می‌کند؛ و در بنایب المودة، ص ۱۴۴ و امالی صدوق، ص ۳۷۱ نیز روایت را از ضرار نقل می‌کند؛ و نیز در بحار الأنوار، طبع آخوندی، ج ۴۱، ص ۱۲۰ از ابرشاد القلوب دیلمی از ضرار روایت می‌کند؛ و نیز در الصواعق المحرقة، ص ۷۸ از ضرار نقل می‌کند؛ و در استیعاب ابن‌عبدالبر، ج ۳، ص ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ از ضرار نقل می‌کند.» (تعلیقه)

ظالمین می‌کشید به اندازه استحقاقشان بود. و هیچ ضعیفی هم از گرفتن حقّ خودش نسبت به علی مایوس نبود و می‌دانست که اگر برود پیش علی، علی حقّ او را می‌گیرد؛ چون حکومت او، حکومت الهی و حکومت خداست.

### معنی روایت: «علی قسیم الجنّة و النار»

مُفضّل بن عمر آمد نزد حضرت صادق علیه السلام گفت: «دل من گرفته است! برای من بیان کن که چگونه علی قسیم الجنّة و النار است؟»<sup>1</sup>

(این حدیث را چند روز پیش خواندیم) حضرت هم یک بیانی کردند و مفضل گفت: «خدا پدرب را بیمارزد، مرا راحت کردی!»

آن بیان حضرت مطابق سلیقه و فکر خود مفضل بود. ولایت امیرالمؤمنین کجاست؟! امیرالمؤمنین در روز قیامت می‌ایستد و می‌گوید: ای بهشت، بگیر آن افرادی را که باید در کام خود ببری! و ای جهنّم بگیر!

امیرالمؤمنین در قیامت یک متر و نیم نیست! او ولایت خداست! که تمام عوالم را گرفته، و اختیار و اراده پروردگار و اسم اعظم او محلّ تجلّی و همه صفات پروردگار است.

### صفات انسان کامل و فقیه حقیقی

انسان کامل آن کسی است که در جای خود، باید عفو داشته باشد، در جای خود، باید لطف داشته باشد، باید خنده داشته باشد، باید اخم داشته باشد، باید به بچه شکلات بدهد، گوشمالی هم بدهد؛ باید برای مردم خطبه بخواند، باید برای حد زدن چوب و فلک هم داشته باشد. اگر اینها را نداشته باشد کامل نیست، یک طرفه است؛ یعنی در تحت یک اسم از صفات پروردگار وارد شده است، مثل افرادی که همیشه از خوف خدا گریه می‌کنند ولی رجاء در آنها نیست، و یا رجاء زیادی نسبت به خدا دارند ولی خوف ندارند، اینها کامل نیستند. انسان کامل آن کسی است که هر دو جنبه خوف و رجاء در او باشد؛ ممکن است بعضی اوقات خوف یا رجاء غلبه کند، ولی هر دو جهت باید باشد:

عن امیرالمؤمنین علیه السلام: «ألا أُخبرُكم بالفقیه کُلّ الفقیه؟!<sup>2</sup> من لم یُقنطِ النَّاسَ من رَحْمَةِ اللَّهِ، و لم یؤمنهم من عذابه.<sup>3</sup> «فقیهی که کمال فقاها را دارد، آن کسی است که هم مردم را از رحمت خدا مایوس نکند و هم آنها را از عذاب خدا ایمن نکند، یعنی آن قدر به آنها رجاء ندهد که در معصیت تجزّی کنند.»

باید همیشه مردم را بین این دو جهت نگاه دارد؛ باید هم جهنّم را نشان دهد و هم بهشت را، هم شمشیر بکشد و هم شکلات و راحت الحلقوم قسمت کند، هم مردم را گریه بیندازد و هم بخنداند. یک جوانی پربروز آمد پیش ما و مسئله می‌پرسید، یک مرتبه گفت: آقا نگاه کنید صورت من پر از جوش است! چه کار کنم خوب شود؟ گفتیم: خب از دواج کن! یک مرتبه تعجّب کرد و گفت: آقا همین الآن؟! گفتیم: بله! این قدر از این نسخه‌ای که ما برایش نوشتیم خوشش آمد! گفت: آقا من

<sup>1</sup> مشارق أنوار الیقین، ص ۲۸۸:

«ما رواه المُفضَّل بن عُمَرَ، قال: قُلْتُ لِأبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ مُجِبَّهُ وَ النَّارَ عَدُوَّهُ، فَأَيُّ مَالِكٍ وَ رِضْوَانٍ إِذَا؟»

فَقَالَ: «يَا مُفضَّلُ! أَلَيْسَ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ؟! قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: «فَعَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ، وَ مَالِكٍ وَ رِضْوَانٍ أَمْرُهُمَا إِلَيْهِ! خُذْهَا يَا مُفضَّلُ، فَإِنَّهَا مِنْ مَكْنُونِ الْعِلْمِ وَ مَخْرُوبِهِ!»

«مفضل بن عمر روایت کرده است که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: اگر چنین است که علی علیه السلام دوستدار خود را وارد بهشت، و دشمن خود را وارد جهنّم می‌کند، پس مالک (فرشته پاسدار جهنّم) و رضوان (فرشته خازن بهشت) کجا هستند؟»

حضرت فرمودند: «ای مفضل! آیا تمام خلائق در روز قیامت به امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیستند؟» عرض کردم: بلی! حضرت فرمودند: «پس در روز قیامت علی علیه السلام به امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم، قسمت‌کننده بهشت و دوزخ است و امر مالک و رضوان نیز به دست آن حضرت می‌باشد. ای مفضل، این مطلب را بگیر و نگاه دار که از علم مخفی و مخزون است!»

<sup>2</sup> خ ل: حقّ الفقیه.

<sup>3</sup> الکافی، ج ۱، ص ۳۶، با قدری اختلاف.

حالا بچه‌ام! گفتم: نه آقاجان، بچه هم نیستی.

همه عالم همین‌طور است‌ها! ما برای زندگی کردن به همه چیز احتیاج داریم؛ هم آب احتیاج داریم و هم آتش، اگر آب را که مظهر رحمت است، نداشته باشیم، دیگر همه می‌میریم! برای طهارت هم آب می‌خواهیم. اگر آب باشد ولی آتش نباشد، باز هم نمی‌توانیم؛ چون غذا را باید بپزیم، نان سنگک و سحری و افطاری را باید با آتش درست کنیم، همه مردم که نمی‌توانند نان و ماست بخورند! حالا برای خود آن ماست هم باید شیر را گرم کرد، و نان هم بالأخره در تنور درست شده است، پس آتش هم لازم است. پس این که امیرالمؤمنین نبأ عظیم است، یعنی صدای بزرگی که تمام عوالم را گرفته است؛ حقیقت آن حضرت همه‌جا را گرفته است!

و صَلَّى عَلَى الصَّديقَةِ الطَّاهِرَةِ؛<sup>1</sup> «ای پروردگار، درود و رحمت بفرست بر صَدِيقَةُ طَاهِرِه.»

الصَّديقَةُ: یعنی آن زن راستگو و تصدیق‌کننده؛ غیر از صدیقه و یا صادق، صَدِيقُ می‌گویند، فعِل صیغه مبالغه است؛ یعنی علاوه بر اینکه خودش صادق است و هیچ جنبه کذب در وجودش نیست، خیلی خیلی راستگو است!! الطَّاهِرَةُ: یعنی پاک، «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛<sup>2</sup> اینها پاک‌شده به دست خدا هستند؛ و خدا کسی را که پاک کند دیگر کثیف نمی‌کند، و خدا مدالی را که بدهد دیگر پس نمی‌گیرد، چون محتاج نیست.

«الصَّديقَةُ الطَّاهِرَةُ» کیست؟ آن فاطمه، قطع‌کننده شیعیان خود از جهنم است:

[عن علي بن أبي طالب عليهما السلام، قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ:]  
«إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ فَاطِمَةً، لِأَنَّهَا قَطَمَتْ هِيَ وَشِيعَتُهَا وَذُرِّيَّتُهَا مِنَ النَّارِ.»<sup>3</sup>

«فاطمه، فاطمه نامیده شد برای اینکه خودش و شیعیان و ذریه‌اش را از آتش جدا می‌کند.»

فاطم: یعنی قاطع. هر کس که شیعه او باشد، با آتش ربط ندارد و اصلاً آتش جرئت نمی‌کند به سمت وی بیاید! او را به چه مناسبت بگیرد؟! شیعه فاطمه و آتش که با هم مناسبت ندارد!  
سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛<sup>4</sup> «فاطمه، خانم و رئیس نسبت به تمام زنان عالمیان است.»

روایت داریم:

حضرت مریم سَيِّدَةُ زَنَانِ خُودِشِ بُوَد، حضرت آسیه سَيِّدَةُ زَنَانِ خُودِشِ بُوَد؛ ولیکن فاطمه سَيِّدَةُ هَمَّةِ زَنَانِ هَا اسْت، و در روز قیامت که تمام زنان عالم جمع می‌شوند، سَيِّدَةُ اوست.<sup>5</sup>

سَيِّدَةُ مَوْلُودِ سَيِّدِ اسْت؛ سَيِّدُ: یعنی آقا و بزرگ، و سَيِّدَةُ: یعنی خانمی که بزرگ است و ریاست دارد و از هر جهت دارای مزیت است.

و صَلَّى عَلَى سِبْطِي الرَّحْمَةِ؛ «خدایا، درود بفرست بر دو فرزند دختر پیغمبر، دو اولادی که اینها دو سبط رحمت‌اند.»

سبط: به فرزند دختر می‌گویند.

و إِمَامِي الْهُدَى؛ «و دو امامند و دو پیشوا (اما نه دو پیشوای دنیا، نه دو پیشوای قتل و غارت و نه دو پیشوای جاه و جلال؛ بلکه دو پیشوایند در عالم هدایت.)»

الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ؛ «کی حضرت امام حسن و یکی حضرت امام حسین.»

حسن یعنی نیکو، حسین هم یعنی نیکو؛ اما چون امام حسین کوچکتر بودند، نیکویی‌اش نسبت به او کوچک‌تر است، لذا اسم حضرت امام حسن را حسن گذاشتند و حسین هم صیغه تصغیر همان ماده است.

<sup>1</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

<sup>2</sup> سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

<sup>3</sup> دلائل الإمامة، ص ۱۴۸.

<sup>4</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

<sup>5</sup> بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۶۸:

«و من الجمع بين الصحاح الستة من سنن أبي داود بإسناده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم، قال: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَارَ فَاطِمَةَ وَقَالَ لَهَا: «أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟» فَقَالَتْ: «فَأَيْنَ مَرِيَمُ بِنْتُ إِمْرَانَ وَأَسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ؟» فَقَالَ: «مَرِيَمُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَأَسِيَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا.»

سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ<sup>1</sup>. «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت‌اند.»  
 «إِنَّ أَبَاكَرَ و عمر سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»<sup>2</sup> دوتا سید پیران بهشت‌اند.» یعنی چه؟! بهشت که پیر ندارد! آدم پیر، یعنی آدمی که همه قوای خودش را از دست داده است. بهشت جای پیرها نیست! این بیچاره‌ها خواستند روایت درست کنند، اما غافل بودند که مُچشان گرفته می‌شود.  
 پیغمبر بعضی اوقات یک مزاحی می‌کردند؛ یک روز به یک پیرزنی گفتند: «پیرزن‌ها وارد در بهشت نمی‌شوند!» این پیرزن خیلی منقلب شد، بعد حضرت فرمودند: «نه، خدا آنها را جوان می‌کند و آن وقت وارد در بهشت می‌کند!»<sup>3</sup> این شوخی‌هایی که هم لطافت دارد و هم متنبه‌کننده، خیلی خوب است. یک روز زنی آمد پیش پیغمبر و از شوهرش شکایت می‌کرد، پیغمبر گوش دادند و بعد گفتند: «شوهر تو همان کسی نیست که سفیدی چشمش بیش از سیاهی‌اش است؟» گفت: «بیا رسول الله، نمی‌دانم!» حضرت فرمودند: «پس پرو نگاه کن!» این آمد و مدام به صورت شوهرش نگاه می‌کرد، این نگاه کرد و آن نگاه کرد! و بالاخره آشتی شد. بله پیغمبر می‌خواست آنها را آشتی بدهد.<sup>4</sup>  
 «سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ!»<sup>5</sup> آقا، پیر در بهشت نیست، پیرزن نیست، اینها به درد بهشت نمی‌خورند! حوری بهشت که عجوزه نیست! تا به حال حوری خمیده و غوز دار نشنیده‌ایم! این بهشت دیگر جهنم می‌شود؛ به‌خصوص اگر عجائز با همان صفات خودشان در بهشت طلوع و ظهور کنند، دیگر بهشت را قیامت می‌کنند! آن وقت خدا آنها را به دختران جوان، با استعداد و بانشاط تبدیل می‌کند که معده خوب کار می‌کند، چشم خوب می‌بیند، گوش خوب می‌شنود و از لذات بهشتی استفاده می‌کند.  
 شاید روایتی را که می‌خواستند جعل کنند این‌طور بوده که: «إِنَّ أَبَاكَرَ و عمر رَئِيسَا شَبَابِ أَهْلِ النَّارِ!» چون در آتش از این پیرمردها و غوز دارها و کمر دردها و این‌هایی که گوششان تعفن می‌گیرد و چشمشان نمی‌بیند و ستون نخاعشان پُر از چرک و آتش است [زیاد است]، چون تمام خرابی‌ها در جهنم است دیگر! [هر خوبی و حسنی] مال بهشت است و هر چه در مقابلش قرار بگیرد مال جهنم است.

### پیشوایی ائمه اطهار بر تمام مسلمانان مؤمن و منکر

و صَلَّى عَلَى أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ؛ «صلوات و درود بفرست بر ائمه و پیشوایان مسلمین!»  
 اینها تنها پیشوایان مؤمنین و امام‌های شیعه نیستند؛ بلکه امام‌های همه مسلمین هستند، می‌خواهند قبول کنند می‌خواهند نکنند، اینها امام هستند.  
 عَلِيٌّ بِنِ الْحُسَيْنِ؛ «امام چهارم» و مُحَمَّدُ بِنِ عَلِيٍّ؛ «حضرت باقر که اسمشان محمد است» و جَعْفَرُ بِنِ مُحَمَّدٍ؛ «حضرت صادق» و مُوسَى بِنِ جَعْفَرٍ و عَلِيٌّ بِنِ مُوسَى؛ «حضرت امام کاظم و امام رضا» و مُحَمَّدُ بِنِ عَلِيٍّ؛ «حضرت امام تقی» و عَلِيٌّ بِنِ مُحَمَّدٍ؛ «حضرت امام علی‌النقی» و الْحَسَنُ بِنِ عَلِيٍّ؛ «حضرت امام حسن عسگری» و الْخَلْفُ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ؛<sup>6</sup> «آنکه دنبال حضرت امام حسن عسگری و جانشین اوست، که هدایت‌کننده، مهدی و هدایت‌شده است.»  
 خَلْفٌ: یعنی جانشین؛ مهدی: یعنی هدایت‌شده.  
 حضرت مهدی هدایت‌شده به هدایت خداست که می‌تواند هدایت کند.

<sup>1</sup>الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.  
<sup>2</sup>الإحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۴۶۶، روایتی را نقل می‌کند که در ضمن آن، امام جواد علیه السلام به سؤالات یحیی بن اکثم پیرامون روایات عامه پاسخ می‌دهند. من جمله درباره این روایت جعلی می‌فرمایند:  
 «... قَالَ يَحْيَى: وَ قَدْ رَوَى أَيْضًا أَنَّهُمَا سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ فَمَا تَقُولُ فِيهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «و هَذَا الْخَبْرُ مُحَالٌ أَيْضًا؛ لِأَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ كُلَّهُمْ يَكُونُونَ شَبَابًا و لَا يَكُونُ فِيهِمْ كَهْلٌ، و هَذَا الْخَبْرُ وَضَعَهُ بَنُو أُمَيَّةَ لِمُضَادَّةِ الْخَبْرِ الَّذِي قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ فِي الْحَسَنِ و الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِأَنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.»  
<sup>3</sup>كشف الغمّة، ج ۱، ص ۹:  
 «و قَالَ لِعَجُوزٍ: «الْجَنَّةُ لَا تَدْخُلُهَا الْعُجُزُ!» فَبَكَتْ. فَقَالَ: «إِنَّهُنَّ يَعِدْنَ أَبَاكَرًا!»  
<sup>4</sup>مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۱۴۸.  
<sup>5</sup>الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.  
<sup>6</sup>همان.

## عَلَّتْ أَهْمِيَّتْ لِقَبِّ مَهْدَى نَسَبَتْ بِهِ سَائِرَ الْقَابِ حَضْرَتْ وَلَى عَصْرٍ

اصلاً چرا حضرت مهدی را مهدی می‌گویند؟ مگر حضرت مهدی هدایت نمی‌کند، پس باید بگویند هادی؛ ولی چرا می‌گویند مهدی و هدایت‌شده؟! چون مهدی، از هادی مهم‌تر است؛ چون تا مهدی نباشد هادی هم نیست:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟﴾<sup>1</sup>

«آیا آن کسی که مردم را به حق هدایت می‌کند، بهتر است که انسان از او تبعیت کند یا آن کسی که هدایت نمی‌کند الا اینکه اول خودش هدایت شود به هدایت خدا؟! (آن هدایت‌شده می‌تواند هدایت کند).»

پس مهدی: یعنی مهدی بالله؛ کسی که خدا او را هدایت کرده و زمام او را در دست گرفته و اداره کرده و تمام شئون سلوک او در دست پروردگار است. وقتی این قسم از هدایت پیدا شود، دیگر هدایت‌کردن مردم کار مهمی نیست و خیلی آسان است؛ عمده، هدایت‌شدن است. و لذا حضرت مهدی به لقب مهدی بیشتر معروف است تا به هادی، با اینکه هادی هم از القاب آن حضرت است. هادی، الخلف الصالح، الصالح، المُنْتَقَمُ همه اینها از القاب آن حضرت است، و مرحوم نوری در کتاب *نجم الثاقب*، القاب آن حضرت را به صد و هشتاد و دو لقب رسانده است،<sup>2</sup> ولی مشهورترین آنها مهدی است؛ به این جهت که مهدی یعنی هدایت‌شده در دست پروردگار. خدا او را درست کرده و کسی را که خدا درست کند، هیچ عیبی ندارد! اگر خدا عیب دارد، او هم عیب دارد! آیا می‌شود خدا عیب داشته باشد؟ پس تمام جهات او هم پاک است؛ ظاهر، باطن، اراده و سیر او، همه طهارت محض است.

### حَجَّتْ وَ آمِنِ هَايِ خُدا در شهرها و بلاد

حُجَّجِكَ عَلَى عِبَادِكَ؛ «اینها حجت‌های تو هستند بر بندگان تو.»

و آمِنَائِكَ فِي بِلَادِكَ؛<sup>3</sup> «و آمین‌های تو هستند در شهرها و بلاد تو.»

گفتیم که: «صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ آمِنِكَ!» اَمْنَاءُ جمع آمین است؛ همین‌طوری که پیغمبر آمین است، اینها هم اَمْنَاءُ در بلاد تو هستند. اگر آدم پیش اینها بیاید، مأمون است و آنها او را حفظ می‌کنند؛ اما اگر آدم پیش غیر اینها برود، جیب او را خالی می‌کنند و بعد او را نِفْلَه می‌کنند و می‌کشند، چون اینها مخالف اَمْنَاءُ یعنی خائن هستند.

پیغمبر فرمود: «ببایید در کشتی اهل بیت من سوار شوید، که شما را به مقصد می‌رساند!» حالا اگر انسان در آن کشتی سوار نشد و در این طوفان یک نفر کشتی‌ای نشان داد و یا تخته‌ای را در دریا انداخت، آدم می‌رود و روی آن می‌ایستد، همین‌که یک موج می‌زند او می‌رود زیر دریا، و آن کشتی فایده‌ای ندارد! کشتی‌ای که آدم را حفظ می‌کند شرایطی دارد: باید دیواره‌هایش بلند باشد، باید ضخامت کشتی چنین باشد، باید نگهبانش نوح باشد، انسان در هر کشتی‌ای که نمی‌تواند سوار شود.

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَىٰ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.<sup>4</sup>

«مثل اهل بیت من در میان شما مثال کشتی نوح است؛ کسی که سوار شود نجات پیدا می‌کند، و کسی که تخلف کند غرق می‌شود.»

آن کشتی نجات می‌دهد چون نظر کرده است. کشتی حضرت نوح، کشتی‌ای است که به امر خدا ساخته شده، حالا هر کس در این کشتی سوار شود، همه چیزش نجات پیدا می‌کند؛ خودش، زنش، بچه‌اش، زندگی‌اش، مالش، دنیایش و عمرش. و همچنین عقل و سر و قیامتش از همه مواهب الهیه تمتع می‌برد. اما اگر به این کشتی سوار نشود غرق می‌شود و کسی که غرق شود هلاک می‌شود.

آدم سراغ هر کسی غیر از اینها می‌خواهد برود، او آمین نیست؛ حالا اگر پیش کسی برود که آمین نیست و بگوید مال مرا نگه دار، او چه‌کار می‌کند؟! یا بگوید جان مرا حفظ کن، چه‌کار

<sup>1</sup> سوره یونس (۱۰) آیه ۳۵.

<sup>2</sup> *نجم الثاقب*، ج ۱، باب دوم از ص ۸۵ - ۱۷۷.

<sup>3</sup> فقراتی از دعای شریف افتتاح.

<sup>4</sup> *بصائر الدرجات*، ج ۱، ص ۲۹۷.

می‌کند؟! او منتظر است که جیب انسان را خالی کند و گردن انسان را بزند و هر چه می‌تواند از انسان استفاده کند! چون او گرسنه است، اما امام سیر است؛ او خائن است، اما امام امین است؛ او حکومت پیدا می‌کند برای اینکه شأن پیدا کند، اما امام حکومت پیدا نمی‌کند که شأنش در جامعه زیاد شود بلکه امام حکومت پیدا می‌کند تا بتواند امر خدا را اجرا کند؛ بین این و بین آن خیلی فرق است! اینها اُمماء تو هستند در بلاد تو.

صَلَاةٌ كَثِيرَةٌ دَائِمَةٌ<sup>1</sup> «رحمت فراوان و دائمی و اصلاً هر چه رحمت داری برای اینها بفرست.»

### معنای قیام حضرت مهدی در عصر غیبت

اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى وَ لِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ؛<sup>2</sup> «درود بفرست بر ولیّ امر خودت، او که ولایت امر دارد و الآن ایستاده است!»

این نیست که بعداً یقوم، و بعداً قائم خواهد شد؛ بلکه حضرت الآن قائم است و الآن امور همه دنیا به دست اوست، منتها نمی‌بینیم و نمی‌فهمیم و بعد می‌فهمیم!

معنای امام این است که: او مُسیطر بر عالم مُلک و ملکوت است و به واسطه او در هر ذره‌ای از ذرات عالم افاضه توحید می‌شود، و بدون اراده و اختیار او سنگ از جای خودش تکان نمی‌خورد. پس آن وقت که حضرت ظهور کنند، این مطلب ظاهر می‌شود، نه اینکه در آن وقت قدرت بر آن کار پیدا می‌کنند و حالا ندارند، و نه اینکه آن وقت چنین می‌کنند و حالا این‌طور می‌کنند؛ در هر دو حال، امر به دست اوست. آن وقت، عالم ظهور است، نه عالم قدرت؛ یعنی بر ما منکشف می‌شود که این کار از امام برمی‌آید، ولی حالا منکشف نیست، نه اینکه آن وقت قدرت پیدا می‌کند و حالا ندارد. خوب توجه کردید؟! این یک اشاره بود، بعد بروید دنبالش بگردید و ببینید چه پیدا می‌کنید.

الْمُؤْمَلُ؛ «آن کسی که مورد امید و آرزوهای همه است.»

و الْعَدَلِ الْمُنْتَظَرُ؛ «و آن امام عادل که مورد انتظار مردم است.»

### امداد نمودن حضرت مهدی به وسیله ملائکه مقرب و روح القدس

و حَقَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ؛<sup>3</sup> «دور و اطراف او را بگیر و او را محفوف کن به وسیله ملائکه مقربین خود که همه آنها خَدَم و حَشَم او هستند.»

عروسی را که می‌برند، دور او را مقداری از افرادی که با او هم‌سن، هم‌سال و هم‌زی اند می‌گیرند و او را در وسط حفظ می‌کنند، یا پادشاهی که می‌خواهد یک جا برود، وزرا و بزرگان اطراف او را می‌گیرند و یک اسگرتی درست می‌کنند؛ حالا امام زمان که می‌خواهد بیاید دیگر از اینها ندارد، خدایا او را حفظ کن و محفوف کن بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ! این طرف جبرائیل می‌ایستد، آن طرف میکائیل، آن طرف اسرافیل و آن طرف عزرائیل، تمام آن عوالم در دست اینهاست و اینها مال این دنیا هستند؛ یعنی هر کدام از این ملک‌ها در آن عالم تبدیل به دو ملک می‌شوند، در نتیجه هشت ملک می‌شوند:

﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ تَمَنِّيَةً﴾؛<sup>4</sup> «و آن روز، عرش پروردگارت را هشت فرشته بر سر خود برمی‌دارند.»

ما حالا نمی‌توانیم همه‌اش را بیان کنیم؛ چون خیلی طول و تفصیل دارد، اجمالاً بگوییم و بگذریم.

﴿و حَقَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ﴾؛ تمام این ملائکه مقربین تو، کارگردان و مأمور او هستند،

گوش‌به‌زنگ هستند که هر امر و نهی‌ای از آنجا صادر شود، اینها اطاعت کنند.

و آيِدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ؛<sup>5</sup> «و او را به روح القدس مؤید گردان!»

خیلی مهم است ها! ولی خدا خیلی مهم است ها! ملائکه مقربین پروردگار در تحت اطاعت هیچ

<sup>1</sup> /الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

<sup>2</sup> همان.

<sup>3</sup> همان.

<sup>4</sup> سوره حاقّه (۶۹) آیه ۱۷.

<sup>5</sup> /الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۰، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

پیغمبری نبودند غیر از پیغمبر ما! البته ملائکه دیگر در تحت امر بودند؛ دیشب ذکر کردیم که قلب حضرت یونس گرفت و عالم تغییر کرد، و همچنین نسبت به حضرت هود یا صالح یا حضرت موسی و یا حضرت لوط پس باعث و بانی این تغییری که در عالم پیدا می‌شود، ملائکه است؛ آنها اطاعت می‌کنند و تغییر می‌دهند. اما آن ملک اعظم که از همه ملائکه بالاتر است، جبرائیل است و از آن بالاتر روح القدس. اینها که به زودی تسلیم کسی نمی‌شوند! اما اینها تسلیم آن کسی هستند که او آیتک الکبری و النبی العظیم است، و آن مقام کسی است که با پیغمبر اکرم موازنه دارد.

### ترجمه فقراتی از دعای شریف افتتاح توسط معلق

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ وَالْقَائِمَ بِدِينِكَ، اسْتَخْلَفَهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ، مَكِّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ، أَبْدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا، يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا.<sup>1</sup>

[«بار الها! او را دعوت‌کننده به سوی کتاب خود قرار بده، و پاسدار و نگهبان دین و شریعتت بگردان. حکومت و ولایت بر زمین را نصیب او بفرما، همچنانکه پیش از او نیز به بعضی از بندگان سلطنت و مکنت عطا نموده بودی.

دین و آیینی که مورد رضا و پسند تو است برای او مقرر بفرما، و پس از خوف از معاندین و ظالمان او را در مأمن و جایگاه امن و امان متمکن بگردان؛ تا تو را به حقیقت عبودیت پرستش نماید و از هیچ حادثه و مانعی در راه عبودیت تو نهراسد و بیم به خود راه ندهد.» (معلق)

اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ وَاعْزِزْ بِهِ، وَانصُرَهُ وَانْتَصِرْ بِهِ، وَانصُرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَافْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَاجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا.

اللَّهُمَّ أَظْهَرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ، حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةً أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ، نُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَاهْلَهُ وَنُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَاهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدَّاعَةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَتُرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

بار پروردگارا! ما جمیع گروه شیعیان، از تو خواهانیم که وی را عزت ده، و ما را به نیروی امامتت عزت بخش، و وی را یاری کن، و ما را به نیروی ولایتش پیروز فرما! و چنان مددی در مرز اقتدار و حکومتش به او بنما، که نقصان و شکستی در آن راه نیابد! و فتح و گشایشی آسان به وی عنایت کن تا رنجی و مشکله‌ای را در خود نیرووراند! و از نزد خودت قدرت با پشتوانه‌ای بدو نصیب فرما تا فتور و سستی از دنبالش نباشد!

بار پروردگارا! دینت و سنت پیامبرت را به دست با کفایتش آشکار فرما، تا آنکه چیزی از بیان حق و عمل به حق، به خاطر ترس و نگرانی احدی از خلائفت پنهان نماند!<sup>2</sup>

بار پروردگارا! ما جمیع گروه شیعیان، با تضرع و ابتهال به درگاه تو، از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش‌آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی، و ما را از داعیان به فرمان‌برداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی؛ و بدین سبب از مواهب عالییه و نفائس خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!<sup>3</sup>

اللَّهُمَّ مَا عَرَفْنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمَلْنَا، وَ مَا قَصَرْنَا عَنْهُ فَبَلَّغْنَا. اللَّهُمَّ الْمُمْ بِهٍ شَعْنَنَا، وَ اشْعَبْ بِهِ صَدْعَنَا، وَ ارْتُقْ بِهِ فَتَقْنَا، وَ كَثِّرْ بِهِ قَلْتَنَا، وَ اعِزَّ 4 بِهِ ذَلَّتْنَا، وَ اغْنِ بِهِ عَائِلَنَا، وَ اقْضِ بِهِ عَن مَغْرَمِنَا، وَ اجْبُرْ بِهِ فَقْرَنَا، وَ سُدِّ بِهِ خَلْتَنَا، وَ يَسِّرْ بِهِ عُسْرَنَا، وَ بَيِّضْ بِهِ وُجُوهُنَا، وَ فُكِّ بِهِ أَسْرَنَا، وَ أَنْجِحْ بِهِ طَلِبَتَنَا، وَ أَنْجِزْ بِهِ مَوَاعِيدَنَا، وَ اسْتَجِبْ بِهِ دَعْوَتَنَا، وَ أَعْطِنَا بِهِ فَوْقَ رَغْبَتِنَا.

[«بار پروردگارا! نسبت به حقایقی که ما را آشنا کردی، پایدار و پابرجا بدار و از آنچه که جاهل و غافل گشته‌ایم، آشنا و آگاه بگردان.

پروردگارا! به‌واسطه وجود او، امور متشننت و در هم ریخته ما را انسجام بخش، و گسیختگی و

1/الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

2/ ترجمه از رساله نکاحیه، ص ۵۶.

3/ ترجمه از وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام، ص ۳۵.

4 خ ل: أعز.

تفرّق ما را منتظم بدار، و اختلاف و نفاق بین ما را به‌واسطه او از میان بردار، و اندکی جمعیت ما را فزونی بخش، و ذلت ما را به عزّت بدل نما، و خاندان ما را به برکت و رحمت او بی‌نیاز گردان، و خسارات ما را جبران کن، و فقر ما را برطرف نما، و نقایص ما را ترمیم کن، و گرفتاری ما را از میان بردار، و در قبال مردم ما را روسفید گردان، و گرفتاران ما را رهایی بخش، و مطالبات و تقاضاهای ما را برآورده بفرما، و وعده‌های ما را جامه عمل ببوشان، و خواست‌های ما را به منصبه اجابت برسان، و بیشتر از آنچه مورد رغبت و اشتیاق و تقاضای ما است عنایت بفرما.» [معلق]

يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَأَوْسَعَ الْمُعْطِينَ! اشفِ بِهٖ صُدُورَنَا وَ اذهبِ بِهٖ غَيْظَ قُلُوبِنَا، وَ اهدِنَا بِهٖ لِمَا اخْتَلَفَ فِيهٖ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ وَ انصُرْنَا عَلَى عَدُوِّكَ وَ عَدَوِّنَا. إِلَهَ الْحَقِّ، آمِينَ!

[«ای کسی که از میان تقاضا شدگان بهترین هستی، و از میان عطاکنندگان بذل و بخششست وسیع‌تر و بیشتر است! به‌واسطه وجود آن حضرت سینه‌های غم‌دیده ما را التیام بخش، و حقد و کینه و کدورت بین دل‌ها را برطرف بفرما، و در مواقع سرگشتگی و حیرت و شک و تردید، به‌واسطه وجود او ما را به راه راست و حق مستقیم دلالت بفرما؛ زیرا فقط ذات اقدس تو است که هر که را خواهی به راه راست و صراط مستقیم هدایت می‌نمایی! و ما را بر دشمنانت و دشمنانمان نصرت عنایت کن. ای پروردگار بر حق، آمین!»] [معلق]

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ غَيَّبَةَ إِمَامِنَا وَ كَثْرَةَ عَدَوِّنَا وَ قَلَّةَ عَدَدِنَا، وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا، وَ تَظَاهَرَ الزَّمَانُ عَلَيْنَا! فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ، وَ بَصُرٍ تَكْشِفُهُ، وَ نَصْرٍ تُعِزُّهُ، وَ سُلْطَانٍ حَقٍّ تُظْهِرُهُ، وَ رَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا، وَ عَافِيَةٍ مِنْكَ تُلَبِّسُنَاهَا؛ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.<sup>2</sup>

[«بار پروردگار! ما در فقدان پیامبرمان که درود تو بر او و آتش باد، و غیبت امام و پیشوایمان، به تو التجاء و شکوه می‌آوریم، و از کثرت دشمنانمان و قلت تعدادمان و شدت فتنه‌های زمان و پشت کردن زمانه، به تو التماس می‌نماییم. پس بر محمد و آل او درود فرست، و ما را بر فتح و پیروزی بر اعداء کمک و مساعدت بنما، و ضرر و زیان را از ما بردار، و نصرت و ظفر را با عزّت و شوکت نصیب ما بگردان، و سلطان حق را ظاهر و آشکار بنما، و لباس رحمت و اسعه خود را بر قامت ما ببوشان، و عافیت و صلاح امور را رداء ما قرار ده! به رحمت خود، ای ارحم الراحمین.»] [معلق]

<sup>1</sup> خ ل: ولینا.

<sup>2</sup> لإقبال، ج ۱، ص ۱۴۳، فقراتی از دعای شریف افتتاح.